



# دهکده تاریخی

قریه باغ بانى

بقلم محترم عبدالرحمن خان  
متعلم اعدادیه ۴ حبیبه



در حدود شصت فرسخ دورتر از کابل در سطوح هموار و دلفریب شرقی آن در پای کوه بزگى دهکده کوچکى آباد است که در طى میدان حوادث و واقعات روزگار هر چند جزو دبوآرهای خمیده و شکسته بیا دگنلر ندارد با زهم با عظمت فوق العاده روى دیوارهای صریض و کسین خویش استاده، صدخانه افغانه غیور را در آغوش خویش جا داده است.

در آئینه دبوآرهای این دهکده احساسات نورانی و بداعت پسندبانى آن منعکس و نمایان است نهر قشنگى که در پای این آبادى بیا در روزگار درخشان و آران دل فریبى آن خون میگرد و فرقت را بسنگ های مدور آن می مالد هموار با آب را کبى در جریان بوده در عروق و آورده اراضى مزرعى خون حیات بید و انید من بارها کنار این نهر قشنگ بر سنگی نشسته منظره زیبای کوهستان مقابل و زمین های

ز سر دین نزدیک آنرا با تمام قوای روحی تماشا کرده ام.

هنگام طلوع خورشید و او آن خون جوشی شفق نگاهی باسمان و نظری باین رو دبارا فکنده ام و بارها سرخی آبهای متموج آنرا مانند شفق سیال پنداشته ام این جا است که انسان میتواند فیصله کند خاندان خاکستری زمین از آئینه بلوری آسمان کمتر نیست.

این جا است که از صنع قدرت آب آئین را در ساغر خاکی طبیعت میتوان دید! این تا بلوی رنگین میدان تازش توسن خیال و روحیات است که قلوب حساس را برای ایقان قدرت قام مقتدر قدرت آماده میسازد بعدیکه فیلسوفی از یک نار عنکبوت به تمام رشته های باریک صنع خداوندی و اسرار مزبور الوهیت یی برد. من نیز از نظر بر این پرده بدیع درویشگاه صنع خداوندی پاسبانوی عجز و افتادگی میافتم.

چقدر زیبا است انعکاس پاره های ابر سفید را در این آب گسلگون تماشا نمود درین موقع اگر شعرا و فلاسفه را آورده درین صحنه قشنگ بنشانند و بخواهند تصویر آنرا بکشند: «خیال من خواهد گفت که روی تابناک ساقی است که میان لطافت و قشنگی در امواج نازک می گسلگون سایه انداخته است». سعدی خواهد فرمود: «سفیدی چشمان بتیمی است که در امواج کلنار سرشک خونین غطه خورده باشد. جمال الدین افغان آنرا بپرق بیضای شمیرا فاغنه در خون اعدا تشبیه میکند».

ولی من آنرا بدیضا می پنداشتم که در طور رخسندگی در دیبای نازک و سرخ امواج شفق برای دعای اصلاح بشر سوی عالم بالا فرشته شده باشد. یا آنکه سفیدی های محراب و منبر بپرق عزیزهاست که در هوای عظمت اسلامیت و علو



افغانيت در قطعه سرخی نمودار است.

کنون که از شرح منظر طبیعی این دهکده فارغ و سوی شرح تاریخ آن برگشته ایم جزا اینکه بگوئیم: تاریخ ما قبل آن بالا تر از دوره با بر در دست نیست چاره نداریم پیش از حکمرانی با بر شاه این قریه كو چك که در سطح نسبتاً بلند ترا ز قری مجاورش و قوع یا فته بنا م (ده زیارت) مشهور بوده است. زیارت مشهور آن که در سمت غربی قریه ر قوع دارد باسم (شاه حاضر ولی) موسوم بوده از اظهار کرامات و فیض بخشائی خویش در تمام آن ولایت شهرت بسز ا داشته دلهای زیادی را با صفای نیت خلوص عقیده بد امان يك خویش آ و بخته است.

با بر را منظره قشنگ این قطعه از خود برده او را واداشت در سمت جنوب قریه باغی بنشاند. این باغ تا کنون وجود داشته درختان بلند پنجه چنار آن سر بلك رسانده است. در کهای منظمی در آن تعمیر شده. که تمام این درختان در طرفین آن غرس یافته اند. کردهای ما بین آن در حصص مختلفه تقسیم و صرف شاملی درختهای انار است. هر حصه این باغ از همان زمان قدیم باینطرف تا کنون بنام های مختلفه یاد میشوند. در کنار یکی از این سر کسها درخت زیتونی استاده است که مشهور به تیر با بر است. این درخت را دست قدرت کمی خمیده ساخته است ولی بعضی مردم آنرا بنام عصای با بر می شناسند. همین است که بعضی از مردم این قطعه آنرا متبرك دانسته عروس در موقع عروسی این درخت را در آغوش میکشند و آنرا فال نیکی می پندارند. در مقابل ما د نیز در روز آخرین عروسی به زیارت حاضر و برای سعادت آ پنده خویش دعای نماید. جدو ث این باغ با بر را واداشت که علاوه

بر سکنه د هکده مذکور که معروف خیل (غلزائی) و از طبقه علما و نجبا بودند  
 لغری چند از قوم دیگری موسوم به قادر خیل را برای اجرای وظایف باغبانی  
 این انا رزارو چنار باغ جدید در آنجا آباد کند که تاکنون جز همین دو قوم  
 هیچکس درین قریه دیده نمیشود.

از پنجسارفته رفته ده زیارت به باغبانی تحویل یافته و تاکنون  
 سمت همین نام شناخته میشود.

در عهد امیر حبیب الله خان شهید بازم نظر ابن قطعه جاذب شده او را وادار  
 داشت در یک طرف آن قصری آباد نماید. ولی آتش خاتمان سوزانقلاب گذشته آن  
 کاخ را بخاک منقلب نموده جز دو دیوار افتاده از تجمل و زیبایی آن بباگزار نمانده است.  
 بعد از آن این باغ از ملکیت حکومت برآمده بتصرف رعیت درآمد و همین است  
 که اکنون در قطع اشجار آن کوشیده میخواهند این اثر تاریخی برای ابد از بین  
 برود و زمین مزروعی گردد.

دو چیز از همه بیشتر قابل توجه است:

۱- چنارهای آن که در همین مدت طولانی ایستاده و خود را تاریخی ساخته اند.  
 این چنارها یکی بعد دیگری بفاصله دو یا سه سال خود بخود آتش گرفته میسوزند.  
 چنانچه در اواخر ۱۳۱۴ نیز که در دوماه فراغت برای تفریح در آنجا اقامت داشتم  
 یکی ازین چنارها محترق شد.

این چنارها و چند دانه سرو بزرگی که درین باغ مشاهده میشوند در حدود  
 پنجاه متر ارتفاع است.

۲- انواع و اقسام مختلفه طیور در موسم بهاران از ابتدای فصل نیسان تا اواخر  
 تابستان در آن بسری برند گمان میکنم بعضی از علمای حیوانات بر تمیز اقسام این



طیور موفق نمیتواند شد. از همه بیشتر فاخته ها طوق اسارت این باغ را بگردن  
امتنان بسته اند که ملیونها ملیون دیده میشوند.

پیش از انقلاب طاغوس بکثرت دیده میشد ولی در انقلاب که هر جوان هوسناک  
تفنگی در دست داشت همه این نفوس زیبا صرف برای زینتی که برهای زیبای شان در  
موقع سقوط از چنار بلند در دیدگان يك انسان برحم قشنگ می نماید خود را بمرک  
و عدم محض سپردند و کنون هرگز دیده نمیشوند.

ولی پرلده های مسافر بتعداد لا تعد دلا تحصى در آن سکونت داشته  
صبحگاهان همینکه نورا ز بستر ظلمت بیدار میشود تا آنکه اشعه خورشید بر آن ها  
نیر می بارد بهتر بن سرود خود را می سرایند.

خیال میکنم موزیک دنیا این لذت روحی را نمیتواند بخشید. این  
موسیقی پاک و بی آلابش را خیلی دوست میدارم! آن آهنگ که ر مزیا کبهای  
قدرت را بگوش میرساند از هر چه ر هر چه بهتر است!

ای آفریننده کائنات و ای خالق بی نیاز!  
این توثی که برای عبرت بشر این پرده های پاک و موکر را در این صحنه  
سوگوار نهایش میدهی و بحکم «لینالی حکم ایکم احسن عملا» کرده انسان را  
می آزمائی تا کجا از شرافت خویش استفاده و بصنع یزدانی نو سر فرو می آورد.  
هیچکس نیست که در سایه خفیف ترین نور عقل و ادراک این راه مخفی  
و آشکاری را که جاده سعادت نام دارد پیر وی بتواند.

من بارها در ماه های نور در پای این درختان نشسته باین صدا های  
طرب انگیز گوش داده ام و هر سطری را که در دل تار يك خویش از نقش

تا نیر آن احساس کرده ام در او اثل صبح صادق خط‌های نورانی روی  
آسمان نیم‌ظلمانی مشاهده کرده ام تا دردی بگران چه تئوری دارد .

## انتارکتیکا یا بر اعظم قطب جنوب

ترجمهٔ محترم م. م. عثمان خان

نقشه‌های جغرافیائی دنیا تا به حد قریب شش قارهٔ معروفهٔ آسیا، افریقا، اوروپا  
امریکای شمالی، امریکای جنوبی و اوسترالیا را نشان میداد. اما از چندینست که  
وسیعتر گشته و بر اعظم دیگری نیز آن اضافه کردیده که علمای جغرافیا اسم  
«انتارکتیکا» یعنی قارهٔ قطب جنوب بر آن اطلاق میکنند.

این بر اعظم برای جو با مع بشری تا معلوم بود. تا اینکه کار باب ذوق و علم بکشفیات  
و مساحت آن قدم برداشته بذلل مساعی نمودند. آخرین ایشان که کومندان بیری  
امریکائی بود تا قلب این بر اعظم بپسرفه تپه‌ها و توهایی پوشیده از یخ آنرا که از  
عقاب آسمان هم مخفی مانده بود مشاهده نمود؛ و ثابت گردید که مساحت این بر اعظم  
از یخ میلیون میل مربع کمتر نیست. یعنی از بر اعظم اوروپا افلا دو میلیون میل مربع  
بزرگتر است و در بدست که بر عناصر طبیعی آن غالب آمده «انتارکتیکا» در سایه  
علم کسوت استعمار پیو شد و این از دحام بشری را خفیف کرده در ب دیگری  
برای تحصیل معیشت جلوا انسانها بکشاید.